



پرسش‌ها و پاسخ‌ها

نظام جهان، قضا و قدر و جبر و اختیار

آیت‌الله جوادی آملی

■ نظام حاکم بر جهان، قضا و قدر و جبر و اختیار را توضیح دهید.

نظام حاکم بر جهان براساس بینش توحیدی آن است که یک حقیقت نامتناهی، که هستی محض و عین علم و حیات و اراده است و آن خداست، خود به جهان، هستی بخشیده و با نظم و تدبیر آن را اداره نموده است.

قرآن کریم از این نظم عمومی حاکم بر جهان چنین یاد کرده است «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (الزخرف/ ۸۴) خدا آن حقیقت نامتناهی است که بر آسمان‌ها و زمین حاکم است و باز فرمود: «فَأَيُّمَّا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (البقره/ ۱۱۵) به هر سمت که رو کنید آثار وجود خدا را می‌یابید، به هر موجودی که بنگرید شما را به خدا راهنمایی می‌کند. برای اینکه هر چه را شما بنگرید چه زمینی باشد چه آسمانی، چه انسانی چه غیر انسانی، به خودش قائم نیست، وجودش به وجود خدا وابسته است.

اما جریان جبر و قضا و قدر این است که خداوند یک سلسله قوانین کلی و جزئی آفرید، آن قوانین کلی به‌عنوان قضا و آن موارد جزئی به‌عنوان قدر است: مثلاً «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران/ ۱۸۵). یعنی اینکه هرکسی باید بمیرد و مرگ برای همه است و هیچ‌کس برای ابد زنده نخواهد بود. این قضای الهی است.

اما این قانون کلی نسبت به اشخاص، متفاوت پیاده می‌شود؛ یعنی برای هرکس اندازه‌ای خاص در نظر گرفته می‌شود که آن را قدر می‌نامند. قدر تغییرناپذیر است ولی قضا تغییرپذیر نیست. یعنی اینکه همه باید بمیرند تغییرناپذیر است (قضا) ولی

■ نظام حاکم بر جهان، قضا و قدر و جبر و اختیار را توضیح دهید.

نظام حاکم بر جهان براساس بینش توحیدی آن است که یک حقیقت نامتناهی، که هستی محض و عین علم و حیات و اراده است و آن خداست، خود به جهان، هستی بخشیده و با نظم و تدبیر آن را اداره نموده است.

قرآن کریم از این نظم عمومی حاکم بر جهان چنین یاد کرده است «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (الزخرف/ ۸۴) خدا آن حقیقت نامتناهی است که بر آسمان‌ها و زمین حاکم است و باز فرمود: «فَأَيُّمَّا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (البقره/ ۱۱۵) به هر سمت که رو کنید آثار وجود خدا را می‌یابید، به هر موجودی که بنگرید شما را به خدا راهنمایی می‌کند. برای اینکه هر چه را شما بنگرید چه زمینی باشد چه آسمانی، چه انسانی چه غیر انسانی، به خودش قائم نیست، وجودش به وجود خدا وابسته است.

بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج‌البلاغه آمده اشاره به همین موضوع است. آن حضرت فرمود: «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَغْلُولٌ»

اینکه چگونه بمیرند، تغییرپذیر است (قدر).

هیچ کس برای ابد نخواهد بود، چون دنیا مسافر خانه و محدوده حرکت است. نمی شود حرکت یک شیء دائمی باشد وگرنه به هدف نمی رسد. دنیا چون دار کار و حرکت است، یقیناً باید به پایان برسد تا انسان به هدف خود نائل شود و جزا یا کیفر اعمال خود را ببیند. بنابراین اصل، مرگ برای همه بودن، قضای الهی و تخلفناپذیر است ولی اینکه هر شخصی چگونه بمیرد، این قدر و تغییرناپذیر است. این اجمالی از قضا و قدر.

در مورد جبر و اختیار هم باید گفت: یک نوع جبر در مسئله علت و معلول مطرح است و یک نوع در مسئله آزادی و فعل انسان. آن چیزی که در مسئله علت و معلول مطرح است این است که می گویند: «السُّیءُ مَا لَمْ يَجِبْ بِوُجُوبِ سَابِقِ لَمْ يُوَجَدْ»، یعنی هر چیزی تا وجود او ضرورت صددرصد پیدا نکند یافت نمی شود؛ این را جبر علی می نامند. معلول مجبور علت و علت جابر معلول است؛ یعنی اگر علت به حد صددرصد نرسد هرگز معلول پدید نمی آید و اگر به نصاب صددرصد رسید تحقق معلول ضروری و حتمی خواهد بود. این جبر علی است. جبر علی در بحث جبر و اختیار و تفویض راه ندارد.

و اما آن جبری که در مسئله آزادی و فعل انسان مطرح است این است که برخی برآن اند که انسان در کارها مجبور است؛ یعنی دیگری فاعل فعل است و انسان ابزار و غلام فرمان او. در مقابل، عده ای دیگر می گویند چون انبیا آمده اند جزا و پاداش و کیفر حق است، بهشت و جهنم حق است، مدح و ذم حق است پس معلوم می شود انسان آزاد است. آن ها که قدرت بی کران خدا را دیدند گفتند: انسان مجبور است، آن ها که جزای خدا و بهشت و جهنم را دیدند انسان را آزاد و مفوض دانستند؛ یعنی آزادی انسان به معنای تفویض است و خدا تمام کار انسان را به خود انسان واگذار کرده است و هیچ کاری با او ندارد. فقط در قیامت او را به محاکمه دعوت می کند. این معنی با توضیح کوتاهی به معتزله و آن معنای اول به اشاعره اسناد داده شده است.

اما حکمای الهی با رهنمود عقل از یک سو و کمک گرفتن از روایات اهل بیت (که منشأ اساسی و اصلی است) از سوی دیگر، فرمودند: «لَا جَبْرَ وَ لَا تَقْوِيصَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» (اصول کافی، ج ۱: ۱۶۰): انسان نه مجبور است که ابزار کار باشد و هیچ اختیار از خود نداشته باشد و نه مستقل که خداوند او را به حال خود رها کرده باشد (به معنایی که معتزله می گویند). زیرا انسان در مشهد عقل و

در محضر نقل و قرآن کریم یک موجود ضعیف است؛ یک موجود نیازمند فقیر است که نمی تواند روی پای خود بایستد. خداوند وقتی از انسان یاد می کند می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر/۱۵) همه شما در مقابل خدا فقیر هستید.

«فقیر» به معنی ندار نیست، فقیر به کسی نمی گویند که مال ندارد، آنکه مال ندارد فاقد مال است. بلکه فقیر به کسی می گویند که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام ندارد. معنی اصلی فقیر این است که انسان در پیشگاه ذات اقدس اله مهره های کمرش شکسته است، اگر کسی نباشد دست او را بگیرد هرگز او قدرت قیام ندارد.

اینکه ما در نماز می گوییم بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ این یک اصل اعتقادی است که در نماز به صورت ذکر بر زبان می آوریم ولی فقط مخصوص نماز نیست بلکه در تمام شئون زندگی ما جاری است.

ما در نماز نمی گوییم إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (الفاتحه/۵): یعنی از تو کمک می گیرم فقط در خصوص نماز، بلکه إِيَّاكَ نَعْبُدُ در همه امور وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ در همه امور. سایر جملات نماز هم همین طور است، نماز برای تنظیم برنامه های حیاتی ما در تمام شئون زندگی است.

اینکه هنگام برخاستن می گوییم بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ معنایش این است که من در تمام امور، در نماز و در غیر نماز نشست و برخاستم به حول و قوه خداست. آن جانبازی که در جبهه های جنگ قطع نخاع شده یا ستون فقراتش شکسته است، اگر کسی دستش را نگیرد که نمی تواند برخیزد. انسان خود را در پیشگاه ذات اقدس اله این چنین می بیند. می گوید خدایا، تنها برخاستن من به حول و قوه توست، حتی نشستن من هم به حول و قوه توست. وقتی انسان خود را فقیر دانست یعنی در مقابل خدا ستون فقراتش را شکسته دید و بر ذکر شریف لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مداومت داشت (به معنی حقیقی) آن وقت دست از طغیان برمی دارد. می گوید خدایا، نه تنها برخاستن و نشستن من، بلکه خوابیدن و خوردن و پوشیدن و قلم به دست گرفتن و همه چیز من به کمک توست. ما در نماز این ذکر را می گوییم که خارج از نماز هم با این ذکر زندگی کنیم.

بنابراین، تفویض (آزاد گذاشتن انسان، به خود وا گذاشتن انسان) محال است؛ به دو دلیل: یکی اینکه قدرت خدا نامحدود است و در همه کارهای انسان حضور و ظهور دارد؛ دوم اینکه انسان فقیر است و نمی شود کار او را به خودش واگذار کرد. آیا می توان به یک معلول قطع نخاعی گفت من کار شما را به شما واگذار می کنم؟ او قدرت قیام ندارد، تا کسی چرخه به او ندهد که نمی تواند بنشیند. پس تفویض به این معنی محال است.

اما چرا جبر محال است؟ در این مورد دلایل زیادی ذکر شده است. از یک سو همه انبیا آمدند و گفتند اگر کسی وارسته بود بهشت مال اوست، تبهکار بود دوزخ مال اوست، این پاداش و کیفر با عدل خدا سازگار است. اگر پرهیزکار در پرهیزش و بزهکار در بزهکاری اش مجبور است، چرا یکی را دوزخ و دیگری را بهشت ببرد دیگر بهشت و جهنم معنی ندارد. بهشت و جهنم وقتی معنی دارد که اختیار و انتخاب در کار باشد.

خدای سبحان - که عادل محض است - در قرآن کریم فرمود: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (الکهف/۴۹) خدای تو به احدی ظلم نمی‌کند و باز فرمود: هرکسی هر کاری انجام دهد اگر به اندازه ذره‌ای بسیار کوچک هم باشد از حساب ما پنهان نیست و ما به اندازه سر سوزنی هم به کسی ستم نمی‌کنیم. به هر حال بررسی دوزخ و بهشت بهترین راه است برای اثبات اینکه انسان مجبور نیست. دلیل دیگر اینکه اگر ما به خودمان مراجعه کنیم می‌بینیم برای انجام یک کار مهم مدت‌ها فکر می‌کنیم، مشورت می‌کنیم، بررسی می‌کنیم که آیا این کار خوب است یا بد، انجام دهیم یا نه؛ دلالی بر انجام شواهدی بر ترک می‌آوریم تا جمع‌بندی نهایی کنیم که آیا این کار را انجام دهیم یا نه. اگر خوب درآمد خود را می‌ستاییم و دیگران هم ما را می‌ستایند و اگر بد درآمد پیشیمان می‌شویم و مورد سرزنش دیگران هم واقع می‌شویم. ندامت خود ما و تقبیح دیگران نشان‌دهنده این است که ما مختاریم. همه این مقدمات یعنی فکر کردن، مشورت، ارزیابی و دو طرف را معادل هم قرار دادن نشانه آن است که ما آزادیم و از خود اختیار داریم.

یکی از شبهاتی که جبری‌ها دارند این است که می‌گویند آیا خداوند در ازل می‌دانست، که فلان شخص دست به فلان تباهی می‌زند یا نه، فلان شخص در فلان مقطع از زمان دست به فلان گناه دراز می‌کند یا نه. اگر می‌دانست پس آن شخص حتماً باید آن گناه را انجام دهد وگرنه علم خدا چهل می‌شود.

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست

گر می‌نخورم علم خدا چهل بود

پاسخی که حکما (مخصوصاً محقق طوسی) به این شبهه داده‌اند این است که ۱. خدا در ازل به تمام اشیا عالم است، چون علمش نامتناهی است. ۲. به تمام آثار و افعال آن اشیا هم عالم است، ۳. به تمام مبادی و مبانی و علل دور و نزدیک فعل آن اشیا هم عالم است. مثلاً حق ز ازل می‌دانست که فلان رگه‌های خاک در دامنه فلان کوه بعد از چند قرن «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن». این را خدا می‌دانست، حتی چگونگی معدن شدن این‌ها را هم خدا می‌دانست که این خاک‌ها در اثر جاذبه‌های خاص و استعداد‌های ویژه بعد از گذشت قرن‌ها و دیدن تابش‌ها و بارش‌ها «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن»، این مربوط به جمادات.

در مورد گیاهان هم به این شرح حق ز ازل می‌دانست که چندین قرن بعد در فلان قسمت قناتی ایجاد می‌شود یا چشمه‌ای می‌جوشد و فلان بذر در آنجا کاشته می‌شود و فلان گیاه می‌روید و آن درخت ثمر می‌دهد و دیگری بی‌ثمر می‌شود. میوه فلان درخت شیرین و دیگری تلخ می‌شود. همه این‌ها را حق ز ازل می‌دانست. یا در مورد حیوانات خداوند از ازل می‌دانست که فلان حیوان را در دامنه کوه فلان متولد می‌شود، فلان غذاها را می‌خورد، فلان شکار را می‌کند و سرانجام خودش هم شکار فلان صیاد می‌شود. همه این امور را خدا می‌دانست.

بخش چهارم انسان‌ها هستند. حق ز ازل می‌دانست که در فلان عصر چه جمعیتی زندگی می‌کنند، [چه] انسان‌هایی به دنیا می‌آیند. یکی تبهکار می‌شود، یکی پرهیزکار. در یک خانواده دو برادر یکی در اثر حسن انتخاب راه خیر را می‌رود و دیگری با سوء انتخاب راه بد را، در حالی که هم خوب می‌توانست بد بشود هم بالعکس. خدا از ازل می‌داند فلان شخص با میل و اراده نماز می‌خواند و فلانی گناه می‌کند و فلان تبهکار خودش می‌تواند پرهیزکار شود ولی با اراده خودش نمی‌شود و بالعکس. خدا افعال و مبادی آن‌ها و اینکه قابل تغییر و تبدیل است ولی شخص عوض نکردا هم می‌دانست، می‌توانست عوض بکند را هم می‌دانست.

این چنین نیست که خداوند آن وقتی که شخصی جام می‌را سر می‌کشد بداند اما آن مبادی قبلی را نداند. در بیانات ائمه این مضمون آمده است که فرمودند: «اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْنَا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (البقره/۲۳۵) (بجارانوار، ج: ۵، ۳۲۲) بدانید شما یک سلسله رصد و نگهبانی از خودتان دارید و جوارح شما سرپازان الهی‌اند. آنچه در نهان و نهاد شماست برای خدا معلوم است «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (البقره/۲۳۵) بدانید هر خاطره‌ای را که درون فکر شما می‌گذرد خدا می‌داند، آنجا که شخص تصمیم می‌گیرد کار بد انجام دهد ولی دوستی به او تذکر می‌دهد که پیامد این کار سقوط است، نرو و او بر می‌گردد این را هم خدا می‌داند.

تمام مبادی‌ای را که منتهی می‌شود به می‌گساری انسان تبهکار یا غم‌گساری انسان وارسته، هر دو را خدا می‌داند. خلاصه حق ز ازل می‌داند که فلان شخص می‌می خورد، فلان شخص می‌تواند می‌نخورد ولی با میل و اراده خود می‌می خورد، برادر و دوست و همکار او که لب به می‌نزده است او هم می‌توانست می‌گسار بشود ولی نشد. خدا همه این‌ها را می‌دانست. اینکه تصمیم خود را هم عوض می‌کنند می‌دانست. علم به انجام کار، آن را جبری نمی‌کند و دلیل عدم اختیار هم نیست.^۱

پی‌نوشت

۱. برگرفته از پرسش‌ها و پاسخ‌ها، دفتر نشر معارف، تهران، ۱۳۸۳